

مفهوم «منافع ملی»^۳

از دیدگاه‌های گوناگون

مقصود رنجبر*

پیشگفتار

با گذری کوتاه بر مفهوم نظری منافع ملی، سیاست خارجی ایران را بر پایه این اصول ارزیابی کنیم.

«منافع ملی»^۱ همچون بسیاری دیگر از واژه‌ها در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل اصطلاحی غربی است و اندیشمندان غربی، بویژه آمریکاییها درباره آن بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند.

درباره تعریف منافع ملی در میان صاحب‌نظران از کشورهای گوناگون، چنددستگی وجود دارد، ولی می‌توان گفت که منافع ملی، معیاری در سیاست‌گذاری و تجزیه و تحلیل سیاست خارجی است که هم پایه رفتار سیاستمداران، است و هم صاحب‌نظران کنشها و واکنشهای سیاست خارجی را بر اساس آن ارزیابی می‌کند.

الف) تاریخچه منافع ملی^۳

باور به منافع و ضرورت پیگیری آن از سوی حکومتها، باوری دیرین در اندیشه و سیاست است. اندیشمندان و سیاستمداران جهان همواره پیگیری منافع را هدف اصلی حکومتها پنداشته‌اند. در این زمینه، از دید تاریخی، دولت‌ها همواره پیگیر هدفهایی بوده‌اند که به سود خود می‌دانسته‌اند. در گذشته، فرمانروایان و شاهان هدفهای خصوصی، منافع

منافع ملی، مفهومی رایج در روابط بین‌الملل و علوم سیاسی است که همه سیاستمداران، رفتارها و تصمیمات خود را به نام آن توجیه و صاحب‌نظران نیز تأمین آن را هدف سیاستهای داخلی و خارجی اعلام می‌کنند. در این نوشتار تلاش خواهد شد به پرسشهای زیر پاسخ داده شود:

- مفهوم منافع ملی چیست؟
- در زمینه منافع ملی چه دیدگاههایی وجود دارد؟
- منافع واقعی يك ملت چگونه تأمین می‌شود؟
- آیا در اساس می‌توان از منافع ملی سخن گفت؟
- آیا منظور از منافع ملی همان منافع دولت است؟
- آیا هر چه دولت تشخیص دهد منافع ملی شمرده می‌شود؟

- پایه نظری منافع ملی چیست؟
- ویژگی‌های ایراداتی که به مفهوم منافع ملی وارد می‌شود چیست؟
- پرسشهای بالا ستونهای اصلی این پژوهش خواهد بود تا

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - قم

شهریار ممکن است خویشتن را گول بزند، درباریانش ممکن است فاسد شوند، ولی نفس منفعت تنها چیزی است که شکستی در آن راه ندارد، بنابراین درک سالم و یا بیمار گونه از منفعت است که حیات و یا مامت دولت را به دنبال دارد.^۳

پس، از دید او، اصل تأمین منافع ملی، اصلی مسلم است و تنها ممکن است اشتباه در تمیز دادن و تعیین منافع، کشوری را به نابودی بکشد و این نکته‌ای بسیار مهم است. پیگیری منافع در سیاستهای حکومتی به اندازه‌ای اهمیت دارد که مترنخ تعریف خود از سیاست را بر این پایه قرار می‌دهد و دولتی را موقّق می‌داند که در میان منافع دولتهای گوناگون، بتواند منافع خود را تمیز دهد. او می‌نویسد:

سیاست، علم تحصیل منافع حیاتی در گسترده‌ترین معنای آن است... از آنجا که دول منزوی نمی‌توانند برای مدّت طولانی به حیات خود ادامه دهند... ما همیشه با جامعه‌ای از دول به عنوان وضعیت و حالت ضروری جهان مدرن مواجه هستیم... اصول عمده علم سیاست [در چنین جهانی] ناشی از شناخت منافع سیاسی واقعی کلیه دولتهاست. فقط با درک هر چه بهتر این منافع عام است که دولتها می‌توانند استمرار حیات خود را تضمین نمایند.^۴

از این رو مفهوم «منافع» پیشینه‌ای دیرینه دارد و در میان دولتها و سیاستمداران، بویژه اروپاییان، مفهوم دستیابی به منافع، همیشه مطرح بوده است. با این حال، موضوع منافع،

○ توجه به منافع ملی در سیاست
خارجی، بن‌مایه واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل است و نمی‌توان در سیاست خارجی، هم آرمانگرا بود و هم منافع ملی را پیگیری کرد. در چارچوب آرمان‌گرایی، اهدافی پیگیری می‌شود که دست‌یافتنی نیست. از این رو در سایه آرمان‌گرایی، منافع ملی یکسره فدای می‌شود، همچنان که آرمان‌گرایی در سیاست خارجی، فاجعه و تراژدی به بار می‌آورد.

شخصی و خواسته‌های درونی خویش را بی‌در نظر گرفتن منافع مردمان بی‌می‌گرفتند و چه بسا این کار به نابودی بخش بزرگی از منافع جامعه و حتی از میان رفتن خود آنان می‌انجامید. از این رو در گذشته موضوع منافع، بیشتر جنبه فردی داشت و به شخص فرمانروا مربوط می‌شد و چون دولت در شخص او تجسم می‌یافت، منافع دولت نیز همان منافع فرمانروا بود؛ و البته این پدیده در کشورهای شرقی، پررنگ‌تر بود.

نخستین کاربرد منافع ملی زیر نام «منفعت عمومی» را می‌توان در میان اندیشمندان یونانی چون دیوتوس و توسیدید یافت. توسیدید، تاریخ‌نگار برجسته یونانی، «منفعت» را موقعیت دولت از نظر قدرت می‌داند. همچنین از دید او منفعت بر جایگاه کشور از نظر امکانات مالی (ثروت) و سرزمینی استوار است.

در دموکراسی آتن، مفهوم منافع بیشتر گویای منافع جمعی افراد بوده، که به مفهوم تازه منافع ملی نزدیکتر است. پریلکس در این باره می‌نویسد:

من بر این باور هستم که شوکت ملی بسیار به نفع شخصی کلیه شهروندان است و در مقایسه با هر نفع شخصی‌ای که تحصیل آن همراه با تحقیر عمومی باشد، در اولویت قرار دارد. یک انسان ممکن است در زندگی شخصی خود کاملاً آسوده و راحت باشد، اما چنانچه کشورش دچار انحطاط و زوال شود، [کاخ] او نیز قاعدتاً به خرابه‌ای بدل می‌شود. حال آنکه اگر کشوری از حیث ثروت ملی در وضعیت خوبی قرار داشته باشد، این امر شانس بهبود وضعیت افرادی را که در شرایط مناسبی قرار ندارند، افزایش می‌دهد.^۵

چنان‌که از این سخن برمی‌آید، در دموکراسی آتن «منافع ملی» مورد نظر و «منافع جمعی افراد» محور استدلال است. با این همه، آنچه از دید تاریخی پذیرفتنی است، این است که در دوره حاکمیت پادشاهان، «منفعت» را خواسته‌های شخصی پادشاه تعیین می‌کرده است.

در این زمینه، سخنان بسیاری از اندیشمندان بازگو شده است. برای نمونه، به باور روهان منفعت، بهترین هدایتگر رفتار دولتهاست. از دید او منفعت راهبر پادشاهان است، چنان‌که پادشاهان راهبر مردمان اند. او بر این نکته پای می‌فشارد که منفعت همواره هدف اساسی حکومتهاست، هر چند ممکن است پادشاهان در تشخیص منافع خود دچار اشتباه یا حتی خودفریبی شوند. روهان می‌نویسد:

پیدا کرد و دولتهای ملی، برای پیگیری منافع واقعی ملت‌ها زیر فشار بیشتری قرار گرفتند. به هر رو مفهوم منافع ملی در برابر دو مفهوم طرح شد: «منافع سلطنتی» و «منافع فردی». از دیدگاه سیاسی، منافع ملی در برابر منافع زمامداران قرار گرفت، که هر چند جنبه‌ای آرمانی داشت ولی به هر رو تحول مهمی شمرده می‌شد؛ از نظر فردی نیز منافع همه افراد تشکیل دهنده دولت ملی را در بر می‌گرفت. گفتنی است که اندیشمندان، منافع ملی را یکسره در برابر منافع فردی قرار نداده‌اند. توماس کوک در این باره می‌گوید:

اینکه افراد به طور معمول در پی نیل به منافع شخصی خودشان هستند، در نهایت منجر به آن می‌شود که از سر جمع آنها منافع بلندمدت ملت حاصل آید.^۷

از این دیدگاه، اگر کشورها و بازیگران گوناگون در نظام بین‌الملل در پی بر آوردن منافع خود باشند، بر آیند آن، تأمین منافع همه بازیگران خواهد بود. از این رو، مفهوم منافع ملی و حرکت دولتهای ملی، نیازمند پذیرش این اصل در روابط بین‌الملل است که دیگر واحدهای ملی نیز منافع ملی ویژه خود را دارند که در پی رسیدن به آنها هستند.

پرداختن به سیر تاریخی مفهوم منافع، به این معنا نیست که از هنگام برپایی واحدهای ملی، اصطلاح «منافع ملی» نیز در ادبیات روابط بین‌الملل به کار می‌رفته است، بلکه تنها اندیشه بر آوردن منافع ملی بر سیاست خارجی دولتهای ملی در اروپا چیره شده و این اصطلاح را بیشتر پس از نخستین جنگ جهانی نویسندگان آمریکایی به کار برده‌اند.

از دیدگاه نظری، نخستین بار چارلز بیرد، مفهوم «منافع ملی» را در متون تخصصی روابط بین‌الملل وارد کرد و از آن هنگام تجزیه و تحلیل نظری این مفهوم، آغاز شد.^۸ این مفهوم در نظریه‌های مورگنتا، در تحلیل سیاست خارجی جایی کلیدی یافت و پس از آن همواره در متون نظری و سیاست عملی دولتهای اروپایی و آمریکایی به کار رفته است.

ب) مفهوم منافع ملی^۹

منظور از منافع ملی چیست؟ و چه چیزی از آن اراده می‌شود؟ آیا همه کشورها و افراد از آن برداشتی یکسان دارند؟ آیا همه سیاستمداران و صاحب‌نظران در یک کشور درباره این مفهوم، یکسان می‌اندیشند؟ آیا رابطه دال و مدلول در این عبارت نیز مانند بسیاری از مفاهیم رایج در علوم

○ تشخیص عینی منافع ملی، شالوده قدرت پیش‌بینی واقع‌بینانه عنوان پیروان یکی از نظریه‌های ثبوتی در روابط بین‌الملل است، خواه منافع ملی به «قدرت» و خواه به «امنیت» تعبیر شود. از دیدگاه واقع‌گرایی، تا منافع ملی روشن و خالی از ابهام نباشد، نظریه پرداز نمی‌تواند تشخیص دهد که کشوری سیاستهای درست در پیش گرفته است یا نه.

گوناگون بوده و در جهان کهن پادشاهان منافع خود را همان منافع عمومی می‌دانسته‌اند.^{۱۰} ولی آنچه بعنوان مفهوم «منافع ملی» مطرح می‌شود، بر آیند برپا شدن واحدهای ملی است که «منافع» را در چارچوب «ملی» به هدف اصلی سیاست خارجی دولتها تبدیل کرده است.

از هنگام پا گرفتن دولتهای ملی در اروپا (پس از پیمان وستفالی) منافع کشورها ماهیت فردی را از دست داد و ماهیت ملی پیدا کرد.

در واقع برپایی دولت ملی نه تنها شکل سنتی حکومت را- سلطنتی یا امپراتوری- از میان برد، بلکه ماهیت قدرت را نیز دگرگون کرد و سرچشمه قدرت سیاسی را حاکمیت ملی قرار داد که پیگیری منافع ملی، نیز نتیجه همین دگرگونی است.

این دگرگونی، قدرت را به دو گونه افقی و عمودی درآورد. گونه افقی، حکومت را به سرزمینی ویژه محدود کرد و مسئولیت قدرت را متوجه همان سرزمین ساخت و گونه عمودی، قدرت و تمرکز آن را از بالای هرم به پایین کشید و ملت را سرچشمه قدرت سیاسی شناخت. پیگیری منافع ملی، ناشی از تحولی ساختاری در قدرت سیاسی بود که نقشها و کارکردها را دگرگون کرد.

منظور این نیست که از آن دوران اصطلاح «منافع ملی» رایج بوده، بلکه هدف تأکید بر این نکته است که از آن هنگام «منافع دولت ملی» هدف اصلی در سیاست خارجی بوده است. این امر با انقلاب کبیر فرانسه پایه دموکراتیک بیشتری

شماری اندک که منافع خود را در اهداف غیرمادی تعریف می‌کنند، دیگران از منفعت خود برداشتی مادی دارند. برای نمونه، حفظ جان یکی از مهمترین اهداف و منافع است که انسانها در پی آن هستند.

لایمن منفعت را این گونه تعریف می‌کند:

آنچه انسانها انتخاب خواهند کرد، اگر به وضوح دیده باشند، عقلایی اندیشیده باشند و غیر سودجویانه عمل کرده باشند.^{۱۲}

۲. منفعت ملی

در این میان، چگونگی ارتباط میان منافع افراد گوناگون از یک سو و رابطه منافع فردی و جمعی از سوی دیگر اهمیت بسیار دارد. در این زمینه و در چارچوب ایجاد هماهنگی میان هدفها و منافع فردی و جمعی در تاریخ اندیشه فلسفی شاهد دورویکرد بزرگ هستیم که رویکرد نخست از آن دوران «یونان باستان» و رویکرد دوم از آن «دوران جدید» است که دومی نیز از تحول رویکرد نخست مایه گرفته است. مفهوم مصلحت عمومی، از مهمترین مفاهیم در اندیشه یونانی است. افلاطون هدف خویش را تأمین سعادت برای همه شهر معرفی و آن را پایه اندیشه خود اعلام می‌کند.^{۱۳} ارسطو نیز توجه به مصلحت عمومی را معیار تشخیص دو گونه نظام سیاسی قرار می‌دهد:

نظامهایی که به مصلحت عمومی نظر دارند، با توجه به عدالت مطلق، نظامهایی درست‌اند، اما نظامهایی که به نفع فرمانروایان نظر دارند، نظامهایی نادرست و منحرف شده از نظامهای درست‌اند.^{۱۴}

○ مسورگنتاروشن می‌کند که بر پایه واقع‌گرایی، منافع در چارچوب قدرت، پدیده‌ای عینی است که اعتباری عام و جهانگیر دارد و ذات سیاست را در چهره‌های گوناگون درونی و بیرونی، نمایش می‌دهد. این برداشت، بر سرشت بشر استوار است، تداوم تاریخی دارد و در زمان و مکانی نبوده است که انسانها در پی تأمین منافع خود نبوده باشند.

انسانی، رابطه‌ای قراردادی است یا ذاتی؟ در تبیین این مفهوم باید گفت که این اصطلاح از دو بخش «منفعت» و «ملی» ساخته شده است که معنای آنها چندان روشن نیست و در اینجا به بررسی هر یک می‌پردازیم.

۱. مفهوم منفعت

مفهوم منفعت و جایگاه آن در شخصیت انسان از یک سو و رابطه منفعت فردی با مصالح جمعی از سوی دیگر، موضوع بحثهای گوناگون بوده است. بخش بزرگ انتقاداتی که بر «منافع ملی» وارد شده به سبب روشن نبودن معنای این واژه است.

هدف طبیعی هر کس پی گرفتن منفعت است و منفعت طلبی قانونی تغییرناپذیر و عالی است که بر پایه آن همه انسانها در پی منافع خود هستند و این وضع را به هیچ‌رو نمی‌توان دگرگون کرد. پس منفعت طلبی رانمی‌توان به خودی خود ناپسند شمرد زیرا پدیده‌ای پرهیزناپذیر است. اینکه منفعت چیست و منفعت هر کس در چیست، موضوعی پیچیده است ولی باید گفت که هدف هر کس همیشه منفعت او نیست، همچنان که دولتها نیز آنچه را بعنوان هدف و سیاست خود برمی‌گزینند، همواره در راستای منافعشان نیست؛ ولی اینکه افراد و دولتها در پی منفعی هستند، جای چون و چرا ندارد.

مفهوم «منفعت» ابهامهای اساسی دارد. از یک سو بسیاری از اندیشمندان بر ذاتی بودن پیگیری منفعت از سوی انسانها انگشت می‌گذارند و از سوی دیگر برخی کسان آن را واژه‌ای هولناک می‌شمرند.^{۱۵}

با این حال به باور بیشتر اروپاییان و آمریکاییان خودخواهی و نفع طلبی از ابعاد سرشت انسانی به‌شمار می‌آید.^{۱۶} صاحب نظران «منفعت» را چیزی می‌دانند که فرد در پی آن است و آن را دلخواه می‌یابد. ایشان خرد را معیار اصلی تشخیص منفعت می‌دانند و خرد بعنوان یکی از میراثهای دوران روشنگری در زمینه تشخیص منافع، چه فردی و چه عمومی و دولتی، مهمترین و کارآمدترین عنصر شمرده می‌شود. این بدان معنا نیست که افراد در تشخیص منفعت، دچار خطا نمی‌شوند، بلکه هدف تأکید بر این نکته است که بهره‌گیری از خرد جلوی خطای فهم در تشخیص منافع را می‌گیرد.

نکته دیگری که باید به آن پرداخت این است که افراد بیشتر در پی منافع مادی خود هستند؛ بدین معنا که جز

یکدیگر، نقش چشمگیری در سیاستگذاری خارجی دارد؛ سیاستی که باید بتواند هر دو حوزه را تأمین کند. در دوران تازه، در غرب، اصالت را به منافع فردی دادند، با این برهان که اگر افراد، منافع خود را پیگیری کنند، نتیجه آن تأمین شدن مصالح عمومی خواهد بود. توماس کوک، در این زمینه می نویسد:

اینکه افراد به طور معمول در پی نیل به منافع شخصی خودشان هستند، در نهایت منجر به آن می شود که از سر جمع آنها منافع بلندمدت ملت حاصل آید.^{۱۶} باید توجه داشت که این بحث در بهینه «فلسفه سیاسی» و بحث منافع ملی در گستره «روابط بین الملل» قرار می گیرد و اگر در جامعه ای بحث از منفعت، منافع فردی و مصالح جمعی و پیوند آنها در حوزه فلسفه سیاسی به درستی طرح و تبیین نشده باشد، نمی توان انتظار داشت که بحث منافع ملی را در گستره روابط بین الملل بتوان به سادگی مطرح کرد.

○ این پرسش مطرح است که: مدافعان اخلاق در سیاست جهانی در پی گذاشتن چه چیزی به جای منافع ملی هستند و با چه پشتوانه نظری و تاریخی می توانند عنصر دیگری را جایگزین آن کنند. در واقع تا هنگامی که مفهوم و عنصر جایگزینی که در آن، اصول اخلاقی به گونه ای بر جسته تر بتواند خود را در رفتار ملتها نمایان سازد مطرح نشود، منفعت ملی متغیر سودمندی خواهد بود که می تواند به سیاست خارجی کشورها نظم دهد و همچنین این توانایی را دارد که نظمی خودجوش در نظام سیال و بی نظم جهانی پدید آورد و رفتار کشورهای گوناگون را برای دیگر کشورها قابل پیش بینی کند و این، از ایجاد بسیاری درگیریهای جهانی جلوگیری می کند.

در اندیشه یونان کهن فرد چندان مطرح نبوده و سبب توجه به مصلحت عمومی نیز همین است، ولی آنچه اهمیت دارد این است که فیلسوفان در یونان باستان از همان دوران، نشان حکومت عادلانه را توجه به مصلحت عمومی می دانسته اند و فرد را سلول آن اجتماع می شمرده اند. در چنان جامعه ای، مصالح جمعی و منافع فردی در هم تنیده و بین آنها تمایز و جدایی پدید نمی آید.

پس از دوران رنسانس رویکردی تازه پدید آمد و حوزه فردی از حوزه جمعی جدا شد. «فردگرایی» و «فردیت» اهمیت بیشتری یافت و با گسترش اندیشه لیبرالی در غرب، «آزادی فردی» پدید آمد. بنابراین در دوران تازه، فردگرایی اصل و مبنا شناخته شد؛ ولی این به معنای برتری منافع فردی بر مصالح جمعی نیست، بلکه به این معناست که مصالح جمعی و منافع فردی هر یک جای ویژه خود را دارد و مصالح جمعی باید معطوف به منافع فردی باشد.

به سخن دیگر، در غرب حوزه فردی از حوزه جمعی جداست. در حوزه فردی، منافع فردی و در حوزه جمعی، منافع جمعی برتری دارد. دولت نیز همچون نماد منافع جمعی، مصلحت عمومی را در سیاستهای خود پی گیری می کند. با این همه، جمع کردن منافع فردی با منافع جمعی در چارچوب یک ملت، همواره امکان پذیر نیست. در غرب نیز هنوز این دشواری یکسره از میان نرفته است ولی از آنجا که در غرب حکومت بر پایه اراده ملی و حاکمیت ملی است، سیاستهای دولت، گویای پیگیری منافع افراد است. از این رو نمی توان در این زمینه بی کمی و کاستی سخن گفت.

لرد هالیفاکس در این مورد می نویسد: نباید فراموش کنیم که یک ملت دارای وجودی وری افراد و خواستهایی غیر از آنچه افراد می خواهند، است که به سادگی درک و فهم نمی شوند.^{۱۵} اگر عملیاتی کردن منافع فردی، کاری است دشوار و بیشتر انسانها در این زمینه ناتوانند، شناخت منافع ملتها کاری است دشوارتر و اگر ملت را کلیتی جدا از اجزای تشکیل دهنده آن و دارای منافع جداگانه بدانیم، این تعریف باز هم دشوارتر می شود. از این رو بی چون و چرا نمی توان منافع ملت را با منافع افراد یک جامعه یکی دانست و مصالح جمعی را مجموع منافع افراد به شمار آورد. هر چند منافع ملی در حالت آرمانی باید منافع همه شهروندان را پوشش دهد، ولی در همان حال منافع ملی موجودیتی جداگانه دارد. پس تعیین جایگاه منافع فردی و مصالح جمعی و پیوند این دو با

○ منافع ملی پدیدآورنده الزام و تعهد در سیاست خارجی است و توجه به اصل منفعت ملی، خود به خود به معنای پذیرش این نکته نیز هست که دیگر ملت‌ها هم منافع دارند و این می‌تواند سبب توازن و همسویی منافع ملت‌های گوناگون شود.

دولت برتری دارد و نقش بنیادی در پدید آمدن دولت بازی می‌کند. هدف دولت در این حالت نگهداری و نشان دادن موجودیت ملت است و روابط میان آنها ژرف و بنیادی است. برای نمونه می‌توان به کشورهای ژاپن و ایتالیا اشاره کرد.

الگوی دوم: این حالت را باید «دولت-ملت» خواند. در این حالت، دولت نقش محوری در ایجاد ملت دارد. این الگو از بالا به پایین است و ایالات متحده آمریکا بهترین نمونه در این زمینه به‌شمار می‌رود. این نمونه به دو گروه بخش می‌شود: یکی گروه دولت-ملت‌های توسعه یافته که تفاوتی با الگوی نخست ندارد؛ دیگر، دولت-ملت‌های در حال توسعه که در پی ایجاد ملت هستند و در زمینه ملت‌سازی با دشواری‌های گوناگون روبه‌رویند.

الگوی سوم: این الگو ملت-دولت نسبی است که يك ملت میان دو یا چند دولت بخش شده باشد، مانند کره شمالی و کره جنوبی.

الگوی چهارم: در این حالت، دولت چند ملیتی است، مانند دولت‌هایی که کمابیش دو یا چند ملت را در سرزمین خود جا داده‌اند. کانادا و یوگسلاوی پیشین از نمونه‌های این الگو به‌شمار می‌روند.^{۱۹}

در مورد پیوند این نمونه‌های چهار گانه با منافع ملی، می‌توان گفت که در برداشته‌های دو گروه ملت-دولت و دولت-ملت توسعه یافته از مفهوم منافع ملی و پیگیری آن، هماهنگی چشمگیری دیده می‌شود و در مورد بسیاری از مصادیق، نظرهای یکسانی وجود دارد. ژاپن از الگوی نخست و ایالات متحده آمریکا از الگوی دوم، نمونه‌های خوبی هستند و بقیه الگوها در رسیدن به مفهومی مشترک از منافع ملی و پیگیری آن مشکلات بسیار دارند. در این میان، دولت-ملت‌های در حال توسعه از نظر پسماندگی در ابعاد

پیچیدگی واژه «منفعت»، هنگامی که واژه «ملی» را بدان بپذیریم بیشتر می‌شود. از این واژه، تعریف‌های گوناگون شده است. «منافع ملی» از اصطلاحات پرکاربرد است که هر کس بر پایه برداشتی آن را به کار می‌گیرد. گذشته از تعریف این واژه باید دید که پایه باور به منافع ملی چیست؟ آیا اینکه افراد در زندگی خود در پی تأمین منافع فردی هستند، می‌تواند توجیهی پذیرفتنی برای پیگیری منافع ملی از سوی دولت‌های ملی باشد؟ آیا از دید اخلاقی تلاش برای تأمین منافع ملی توجیه‌پذیر است؟

در پاسخ می‌توان گفت که در نظام مبتنی بر دولت‌های ملی از آنجا که همه واحدهای ملی، مانند يك انسان در پی تأمین منافع خود هستند، هر دولت ملی که تأمین منافع ملی را پایه سیاست خارجی خود قرار ندهد، روبه‌فروپاشی خواهد رفت. البته ممکن نیست دولت ملی، در پی تأمین منافع ملی خود نباشد؛ تنها درست نشناختن منافع ملی ممکن است جوامع را از رسیدن به اهدافشان باز دارد و این نکته‌ای است که در بخش‌های دیگر بیشتر بدان خواهیم پرداخت.

واژه ملی در اصطلاح «منافع ملی» همچنانکه «مورگنتا» یادآور می‌شود، بحث را دچار ابهام می‌کند:

ملت، پدیده‌ای تجربه‌پذیر نیست. ملت در معنای رایج قابل رؤیت نمی‌باشد. آنچه به‌طور تجربی مشاهده می‌شود، افراد متعلق به يك ملت است. بنابراین ملت پدیده‌ای انتزاعی از افرادی است که ویژگی‌های مشترکی دارند، و همین ویژگی‌ها آنها را به اعضای ملت واحدی تبدیل می‌کند. هر فرد در کنار عضویت در ملت و داشتن طرز فکر، احساس، و اعمال ناشی از این عضویت، ممکن است به يك فرقه مذهبی، يك طبقه اجتماعی یا اقتصادی یا حزب سیاسی، یا يك خانواده نیز وابسته باشد.^{۱۷}

از آنجا که در تعریف «ملت»، اختلاف نظرها بسیار است، از ورود به این بحث پرهیز می‌کنیم^{۱۸} و براساس برداشتی کوتاه از ملت، به تبیین مفهوم «منافع ملی» می‌پردازیم. در این پژوهش، «ملت» مجموعه‌ای از افراد است که در درون سرزمینی زیر حاکمیت دولت ملی به سر می‌برند. البته نمی‌توان گفت که دولت‌ها و ملت‌های موجود یکسره همبوشانی دارند. باری بوزان چهار نمونه از «دولت‌های ملی» به دست می‌دهد. از دید او چهار نمونه از روابط ملت-دولت وجود دارد:

الگوی نخست: حالتی اصیل است که در آن ملت بر

علوم سیاسی و روابط بین الملل هستند.

تشخیص عینی منافع ملی، شالوده قدرت پیش بینی واقع بینان بعنوان پیروان یکی از نظریه های ثبوتی در روابط بین الملل است، خواه منافع ملی به «قدرت» و خواه به «امنیت» تعبیر شود. از دیدگاه واقع گرایی، تا منافع ملی روشن و خالی از ابهام نباشد، نظریه پرداز نمی تواند تشخیص دهد که کشوری سیاستهای درست در پیش گرفته است یا نه.^{۲۱}

منافع ملی، در اصل از سوی واقع گرایان و بر پایه اصول «مکتب واقع گرایی» تبیین شد و اندیشمندانی چون مورگنتا آنرا به اصل محوری در تحلیل سیاست خارجی کشورها تبدیل کردند. با این همه در مکتب واقع گرایی نیز درباره مفهوم منافع ملی اختلاف نظر جدی وجود دارد. در این مکتب دست کم سه دسته دیده می شوند:

۱. واقع گرایان عینی گرا

۲. واقع گرایان ذهنی گرا

۳. واقع گرایان مخالف منافع ملی.

بر سر هم، واقع گرایان - چه عینی گرا و چه ذهنی گرا - در مورد پیوند میان منافع ملی و منافع بین المللی، نگرشهایی ناهمخوان دارند. به باور آنان میان منافع ملی و منافع بین المللی تضاد وجود دارد و همسویی منافع کشورهای گوناگون در روابط بین الملل امری زودگذر است. از دید مورگنتا نیز یکسانی منافع کشورها یا مکمل بودن منافع کشورها پدیده ای زودگذر است.

عینی گرایان، منافع ملی را واقعیتی عینی می دانند که دارای عناصر عینی و شاخصهای قابل اندازه گیری است. مفهوم منافع ملی از دید سیاستمداران، بیشتر بر عناصر عینی دلالت دارد و واقع گرایان برجسته - که بیش از همه از این مفهوم هواداری کرده و آن را تبیین کرده اند - آن مفهوم را دارای عناصر عینی روشن می دانند.

مورگنتا یکی از برجسته ترین واقع گرایان است که از این زاویه به تبیین این مفهوم پرداخته، و آن را معیار همیشگی اقدام در سیاست خارجی و ارزیابی آن می داند. او «منافع ملی»، را با «قدرت» پیوند می دهد و میزان قدرت ملی را تعیین کننده چارچوب منافع ملی کشورها می داند. از این رو قدرتهای بزرگ، دارای منافع ملی گسترده ای هستند که اندازه قدرت و نفوذ جهانی آنها تعیین کننده چارچوب آن است. او مفهوم منافع را عنصر اصلی در سیاست خارجی می داند که در سیاست داخلی نیز حاکم است. می نویسد:

○ واقع گرایان، برعکس آرمان گرایان، بر این باورند که تضاد بین ناکجا آباد گرایی و واقع بینی به معنای رویارویی اصول و مصلحت اندیشی یا اخلاق و اخلاق ستیزی با هم نیست، بلکه تضاد میان یک گونه اخلاق سیاسی و گونه دیگر آن است که یکی، اصول اخلاقی کلی و مجرد را در نظر می گیرد و دیگری آن اصول را در ترازوی الزامات عمل سیاسی روشن و دست یافتنی می سنجد. خوبیهای این دو باید با ارزیابی دوراندیشانه پیامدهای سیاسی احتمالی هر یک تعیین شود.

گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و سیاست خارجی و نیز درگیری با مشکلات مربوط به ملت سازی در تعریف و پیگیری منافع ملی، گرفتاریهای بیشتری دارند. پس در این نوشتار فرض بر این است که هر دولت در چارچوب سرزمینی ویژه و با ملتی زیر حاکمیت خود، در پی تأمین منافع خود است.

رویکردهای گوناگون در تعریف منافع ملی^۳

در این پژوهش، بر پایه «واقع گرایی» در سیاست خارجی به بحث منافع ملی می پردازیم، زیرا توجه به منافع ملی در سیاست خارجی، بنمایه واقع گرایی در روابط بین الملل است و نمی توان در سیاست خارجی، هم آرمانگرا بود و هم منافع ملی را پیگیری کرد. در چارچوب آرمان گرایی، اهدافی پیگیری می شود که دست یافتنی نیست. از این رو در سایه آرمانگرایی، منافع ملی یکسره فدا می شود، همچنان که آرمان گرایی در سیاست خارجی، فاجعه و تراژدی به بار می آورد.^{۲۰} آرمانگرایی در سیاست خارجی پیامدها و آثاری دارد که ناامید کننده است.

واقع گرایان، تعهد در سیاست خارجی را معطوف به اهداف و منافع ملی می دانند و در پی رواج دادن این واژه در

فرض ما بر این است که دولتمردان بر اساس مفهوم منافع در چارچوب قدرت تفکر و رفتار می کنند. شواهد تاریخی نیز مؤید فرض ماست.^{۲۲}

در «سیاست داخلی»، قدرت فردی معیار منافع ملی و در «سیاست خارجی»، قدرت ملی معیار این منافع است. از این رو از دیدگاه عینی گرایی، منافع ملی، عنصر اصلی در سیاست داخلی و خارجی است. بر پایه عینی گرایی، مفهوم منافع ملی نه تنها دارای عناصر روشن و مشخص است، بلکه این عناصر، ثبات و دوام دارند؛ یعنی گذشته از انگیزه های دولتمردان، توجیه های سیاسی، دارای یک روند تاریخی پایدار است. از این دیدگاه منافع ملی دولتهای گوناگون، سالهای پیاپی با وجود حاکمیت افراد و ایدئولوژیهای گوناگون، روشن و ثابت است.

مورگنتا در این زمینه می نویسد:

در مورد بازیگر، این مفهوم عملاً نظمی منطقی را میسر می سازد و چنان استمرار خیره کننده ای در سیاست خارجی به وجود می آورد که ما را قادر می سازد سیاست خارجی آمریکا، بریتانیا، یا روسیه را صرف نظر از انگیزه ها، اولویتها و صفات و خصوصیات فکری و اخلاقی متفاوت دولتمردان درک کنیم و آن را عقلانی، مستمر و منسجم تلقی کنیم.^{۲۳}

عینی گرایان بر عنصر «عینیت» در منافع ملی تأکید ویژه دارند و بر این باورند که منافع ملی گذشته از نوع نظام حاکم در هر جامعه از سوی آن حکومت پیگیری می شود. منافع ملی همانند پول رایج در عرصه روابط جهانی است و گذشته از چگونگی رژیمهای سیاسی، در مورد همه واحدها صادق است.

از دید عینی گرایان، مفهوم «منفعت ملی» نقش مهمی همچون مفهوم «قدرت» دارد که دارای اعتبار جهانی است. «واقعیت ملی» شالوده منفعت ملی را می سازد. در این دیدگاه، برای ارزیابی و داوری درباره رفتار سیاسی واحدها نیز از روش «تحلیل عقلانی سیاست» بهره گیری می شود. مورگنتا می نویسد:

بقای واحد سیاسی، نظیر یک ملت، عنصر اساسی منافع ملی آن کشور در مقابل دیگر واحدهای ملی است.^{۲۴}

لینک آر تور نیز در این باره می نویسد:

اتخاذ هر گونه رهیافت عقلانی در سیاست خارجی منوط به وجود و پذیرش این پیش فرض است که یک

منفعت ملی که نمودی عینی دارد، موجود است. اعمال و افکار نیز به واسطه همین معیار عینی است که هدایت می شود.^{۲۵}

از این دیدگاه، منافع ملی آمریکا در دورانه های گوناگون چه در دوره وودرو ویلسون یا آیزنهاور یا بیل کلینتون - دارای پیوستگی تاریخی است، و با وجود جلوه های گوناگون، هدف اصلی آن، افزایش قدرت آمریکا است.

سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی یا پس از آن روسیه نیز از همین شیوه پیروی می کند. در واقع از دیدگاه عینی گرایی، آنچه به منافع عینیت می بخشد، قدرت است. اهمیت قدرت، بستگی به شرایط زمانی و مکانی ویژه ندارد، و بی این شرایط نیز قدرت دارای اهمیت است.

مورگنتا روشن می کند که بر پایه واقع گرایی، منافع در چارچوب قدرت، پدیده ای عینی است که اعتباری عام و جهانگیر دارد و ذات سیاست را در چهره های گوناگون درونی و بیرونی، نمایش می دهد. این برداشت، بر ذات بشر استوار است، تداوم تاریخی دارد و در زمان و مکانی نبوده است که انسانها در پی تأمین منافع خود نبوده باشند.

در سیاست عملی نیز از دیرباز همین روند برقرار بوده است. توسیدید، مورخ یونانی می نویسد: «وحدت منافع، قطعی ترین عامل پیوند در روابط میان دولتها و همچنین میان افراد است.»^{۲۶} وی منفعت ملی را به موقعیت دولت از نظر قدرت تعبیر کرده است^{۲۷} که بیانگر پیشینه سنت فکری واقع گرایی در تاریخ بشر - بویژه غرب - است.

ریمون آرون در این باره می گوید:

تحدید منفعت ملی آن هم بدون اینکه بتوان و یا اینکه اصلاً بشود، آن را فارغ از نوع رژیم حاکم، خواستها و آمال طبقات مختلف اجتماعی و آرمانهای سیاسی دولت معنا نمود، محل تردید جدی است و به عبارتی میسر نمی باشد.^{۲۸}

از دید منتقدان، عینی گرایان هیچ گاه نمی توانند اعتبار ارزیابی خود را نشان دهند، زیرا اقدامات سیاستگذاران خارجی، بازتاب منافع ملی یک کشور است. همچنین روشن نبودن مفهوم «قدرت» نیز از موضوعات مورد توجه منتقدان است.

باید گفت آنچه بیشتر مورد انتقاد قرار گرفته، عینیت گرایی مورد نظر واقع گرایان عینی گرا - مانند مورگنتا - است. به باور آنان نمی توان واقعیتی عینی را - که به صورت مداوم و پایدار وجود دارد - بعنوان هدف سیاست خارجی

می دهد به برداشت عینی گرایان از منافع ملی نزدیک می شود و بیان او نشان می دهد که منافع ملی، مفهومی است که گذشته از نظام سیاسی و حکومت کنندگان، خود را تحمیل می کند:

در عمل، همیشه فرقی ندارد که تصمیم را سیاستمداری اتخاذ کرده باشد که به تئوری هگل مبنی بر اینکه دولت خیر اعلاست، معتقد است یا سیاستمداری که معتقد است، دولت صرفاً وسیله تأمین نیازهای شهروندان است. تازمانی که دولت مسئول رفاه شهروندان خود در بیشتر زمینه‌های زندگی و تأمین کننده بسیاری از نیازهای اجتماعی می باشد، هر دو سیاستمدار منافع ملی را یکسان تعبیر و تفسیر خواهند کرد.^{۳۳}

گفتنی است که برداشت ذهنی گرایان بسیار نارسا است چرا که بر پایه تبیین آنها از منافع ملی، هر کاری در سیاست خارجی و داخلی می تواند در راستای منافع ملی توجیه شود. همچنین این دیدگاه که «منافع ملی همان چیزی است که سیاستگذاران جامعه تصمیم می گیرند» نمی تواند بسیاری از تصمیم گیریهای دست اندر کاران یک کشور را که رودرروی هم ایستاده اند تبیین کند. با این نگرش، در جوامع استبدادی بسیاری از سیاستها توجیه پذیر خواهد بود. آیا می توان پذیرفت که تصمیمات صدام حسین و دیگر سیاستگذاران عراقی منافع ملی آن کشور را تأمین می کرده است؟ روشن است که این مشکلات، ذهنی گرایان را در تحلیل و تبیین روشن و قابل پذیرش منافع ملی با دشواریهای بسیار روبه‌رو می کند.

پس می توان گفت که تبیین واقع گرایان از منافع ملی بر حسب «قدرت» یا «امنیت» شالوده مؤثرتری از دید اجرایی و تحلیلی در اختیار سیاستمداران و تحلیلگران می گذارد و با وجود کاستی‌هایی که دارد در ارزیابی سیاست خارجی می تواند سودمند افتد.

البته مفهوم «منافع ملی» را پاره‌ای از واقع گرایان نقد کرده‌اند.^{۳۴}

جوزف شومپتر می گوید:

نخست اینکه چیزی به عنوان خیر عمومی منحصر به فرد وجود ندارد که همه مردم بتوانند بر آن توافق کنند یا به زور استدلال عقلانی بتوان آن را به موافقت بر آن و ادار ساخت. این مطلب در وهله اول، ناشی از این واقعیت نیست که ممکن است بعضی از مردم خواهان چیزهایی به جز خیر عمومی باشند، بلکه از این

دولتها در نظر گرفت. هر چند ممکن است در دوره‌های گوناگون تاریخ، واقعیتی عینی درباره موفقیت، حاکم بر ملتها باشد، اما «عینیت» نمی تواند به روشنی بازگو کننده واقعیات در آینده و گذشته باشد.

در برابر عینی گرایان، واقع گرایان ذهنی گرا - با اینکه از دیدگاه مبانی واقع گرایی، سیاست جهانی را بررسی می کنند - منافع ملی را بیشتر پدیده‌ای ذهنی می دانند و بر نقش تصمیم گیرندگان و الگوی ذهنی آنان تأکید می کنند. از این رو به باور آنان عناصر «منافع ملی» متغیر است. ذهنی گرایان، تأمین منافع ملی را با تصمیمات اقتدار آمیز تصمیم گیرندگان اصلی در هر کشور، برای تعیین نیازها و خواسته‌های آن کشور همسان می دانند. بنابراین ذهنی گرایان نظر عینی گرایان مبنی بر وجود یک «واقعیت عینی» بعنوان موضوع منافع ملی را بر نمی تابند و بر این باورند که نیازها و خواسته‌های هر کشور ذات متغیری دارد که جابه‌جا شدن سیاستمداران هم بر آن اثر می گذارد.

ولفرز که از برجسته ترین منادیان این رهیافت است می نویسد: «منافع ملی همان چیزی است که ملت، یعنی تصمیم گیرندگان آن انتخاب می کنند»^{۲۹}

هانتینگتون هم تعریفی نزدیک به همین از منافع ملی به دست می دهد. از دید او «منافع ملی، منافعی است که بر حسب منافع انضمامی نهادهای حاکم، تعریف می شود».^{۳۰} بدین سان، او منافع ملی را با ذهنیت و خواسته تصمیم گیرندگان در چارچوب نهادهای سیاسی همخوان می داند. از دید ذهنی گرایان، آنچه ملتها انجام می دهند در جهت منافع عالی خودشان است. از دید آنها تنها راه پی بردن به نیازها و خواسته‌های مردمان این است که بپذیریم نیازها و آرزوهای آنان در رفتار سیاستگذاران بازتاب دارد. برای این تحلیلگران، منافع ملی همان چیزی است که دست اندر کاران یک ملت، در پی نگهداری و افزایش آن هستند.^{۳۱}

پس در دیدگاه ذهنی گرایان، تصمیم گیرندگان نقش اساسی دارند و با تغییر تصمیم گیرندگان یا دگرگونی دیدگاههای آنان، منافع ملی نیز دگرگون می شود. با همین دیدگاه، جوزف فرانکل در تعریف منافع ملی می گوید:

منافع ملی عبارت است از هدفهای عام و همیشگی که در راه تحقق آنها ملت فعالیت می کند؛ بنابراین دارای سرشتی معین، میزانی از تداوم، و در ارتباط با اقدام سیاسی است.^{۳۲}

اما او نیز در واپسین تعریفی که از منافع ملی به دست

○ واقع‌گرایی در سیاست خارجی به هیچ‌رو ناپسند نیست، بلکه برداشتی از سرشت انسان و رویکردی بر پایه واقعیت‌های زندگی بشری در درون جوامع و در پیوند با جوامع دیگر است. انسان‌ها چه در روابط با یکدیگر و چه در چارچوب دولتهای ملی، در پی تأمین منافع خود هستند و بیشتر کسان از فدا کردن منافع دیگران یا تجاوز به آن برای تأمین منافع خود پروا ندارند. به گفته مورگنتا، توجیه‌های اخلاقی در این زمینه، پوشش‌های ایدئولوژیک گوناگون برای هدفی یگانه است و این وضع در سیاست بین‌الملل نمود بیشتری دارد.

آنگاه که فرد یا گروه و یا انبوه شهروندان برای مصلحت عمومی حکومت کنند، این نظام‌های سیاسی به ضرورت درستیستند، اما آنگاه که این نظام‌ها نفع خصوصی یک فرد یا گروه و یا همگان را در نظر داشته باشند، منحرف‌اند.^{۳۷}

افزون بر این، اگر به سبب وجود محدودیت‌های انسانی بررسی و گزینش عقلانی برای افراد، ممکن نشود، چه چیزی جایگزین آن می‌شود؟^{۳۸} در واقع، اگر به این سبب که خیر عمومی را نمی‌توان روشن کرد، آن را هدف سیاست ندانیم، پس چه چیزی جایگزین آن خواهد بود؟ آیا منفعت فردی به این سبب که به خوبی تمیزدانی است، جایگزین خوبی خواهد بود؟ آیا بهتر نیست به جای اینکه خیر عمومی را به سبب مبهم بودن آن کنار گذاریم، برای شناخت بهتر و بیشتر آن تلاش کنیم؟

دبلیو کلینتون در این زمینه می‌نویسد:

به طور کلی جامعه دارای ماهیت کلان است که به مثابه استانداردهای مشترک جهت تفکیک سره از ناسره، نه فقط در حوزه منافع که اعضای جامعه را به هم پیوند می‌دهد، بلکه در حوزه‌هایی از قبیل سلوک سیاسی،

واقعیت بنیادی تر نشأت می‌گیرد که از نظر افراد و گروه‌های مختلف، خیر عمومی معانی متفاوتی به خود می‌گیرد. دوم اینکه حتی اگر یک خیر عمومی به حد کافی بر خوردار از قاطعیت مورد قبول همگان واقع شود، باز پاسخ‌هایی که در برابر مسایل منفرد ادا خواهد کرد از آن اندازه قاطعیت بر خوردار نخواهد بود. امکان دارد عقاید در این مورد به قدری متفاوت باشند که بتوانند بسیاری از آثار مخالفت‌های بنیادی درباره هدف خود را موجب شوند. نکته سوم که نتیجه دو قضیه قبلی است، این است که مفهوم خاص اراده مردم، به صورت غباری ناپدید می‌گردد، زیرا مفهوم آن مستلزم وجود خیر عمومی منحصر به فردی است که برای همه قابل درک باشد.^{۳۵}

آرون نیز در این باره بر این نظر است که:

قبول اصل تکثر در سطح اهداف، منجر به آن می‌شود تا نتوانیم به روشی عقلانی به تعریف منفعت ملی بپردازیم. . . . جامعه چونان یک کل، متشکل از افراد و گروه‌هایی است که هر یک به دنبال اهداف خاصی می‌باشند. . . . این انتظار که خواست متنوع و متکثر افراد و گروه‌ها به شکل طبیعی به هم برسند و تشکیل یک منفعت عمومی را بدهند انتظار عبث و غیر واقعی است.^{۳۶}

هر چند نقد شومیتر بیش از آن که متوجه منافع ملی باشد، خیر عمومی و مصلحت عمومی را نشانه رفته است، اما چون یکی از مبانی باور داشتن منافع ملی، باور به خیر عمومی است، این ایرادات متوجه منافع ملی نیز هست. نقد آرون نیز از همین منظر مفهوم منافع ملی را نشانه رفته است. درباره نقد شومیتر باید گفت با اینکه ممکن است به صورت جزئی مردمان نتوانند درباره خیر عمومی به هم‌رایی کامل برسند، ولی به صورت عمومی در جامعه پدیده‌هایی وجود دارد که از دید مردمان مطلوب است و آن را خیر همگانی می‌دانند. برای نمونه در مورد اینکه حکومت رفاه نسبی برای همگان فراهم آورد هم‌رایی وجود دارد؛ یا اینکه حکومت بتواند جلو گسترش بی‌عدالتی و فساد در جامعه را بگیرد، از دید همگان خیر عمومی شمرده می‌شود. اینکه مفهوم خیر عمومی یکی از مفاهیم اساسی در اندیشه سیاسی بوده است، نشانگر اهمیت آن است و اینکه می‌توان به اندازه‌ای از هم‌رایی درباره آن، البته با پاره‌ای اختلافات کوچک رسید:

اینکه در اصل و در گذر تاریخ، یکی از خواسته‌های شهروندان از حکومت، عمل کردن به وظایف در راستای رفاه و خیر عمومی بوده است، نشان می‌دهد که می‌توان به تصویری هر چند کوچک از این مفهوم دست یافت.

نقد منافع ملی

افزون بر آنچه گفته شد، انتقادات دیگری نیز از مفهوم منافع ملی شده است که کلیتاً آنها را در چهار مورد مطرح کرده است که هر یک را به صورت کوتاه بررسی می‌کنیم:

الف) منفعت ملی بعنوان مفهومی غیر دموکراتیک
این مفهوم از نظر منتقدانی که از این دیدگاه، منافع ملی را نقد می‌کنند، توجیه‌گرانه است. کلیتاً در این باره می‌نویسد:

به دلیل مبهم بودن منفعت ملی، این مفهوم به گروه‌هایی که دارای منافع خاص هستند فرصت آن را می‌دهد تا اهداف خود را به مثابه چیزی بیش از آنچه که واقعاً هستند (در قالب شعار منفعت ملی) عرضه بدارند؛ وجود کار روزمره تجویزی برای این مفهوم، انجام چنین اقدامی را میسر می‌سازد. اگر منفعت ملی بخشی از گفتمان سیاسی نباشد، آن گاه کلیه منافع جزئی شأنی یکسان خواهند داشت و بدون هیچ گونه امتیازی بر یکدیگر با هم به رقابت می‌پردازند. تنها در این صورت است که منافع با اتکا به شایستگی‌هایشان در جامعه مطرح می‌شوند و نیازی به تمسک به جذابیت‌های فضا و واژگانی همچون منفعت ملی نیست... توسل به منفعت ملی و تلاش برای طرح منافع خود در ذیل این عنوان، منجر به انحراف مسیر چانه‌زنی سیاسی و برتری [غیرواقع‌بینانه] یک گروه بر سایر گروه‌ها می‌شود.^{۴۰}

در مورد این انتقاد باید گفت که این مسأله و ناروشنی آن پیش از آنکه به مفهوم منفعت ملی بازگردد به ساختار سیاسی یک کشور بستگی دارد؛ در صورتی که اگر یک نظام دموکراتیک باشد، هیچ گروهی نمی‌تواند این مفهوم را به انحصار خود درآورد. طبیعی است که گروه‌های گوناگون از منافع ملی برداشتهایی متفاوت داشته باشند و بکشند آن را در جامعه پیاده کنند. در این میان، تنها شیوه روش رقابت میان برداشتهای گوناگون است که می‌تواند دموکراتیک یا غیر دموکراتیک باشد؛ و گرنه حتی در شرایطی که گروه‌هایی

○ به این پرسش که آیا یک دولت در تأمین منافع خود موفق بوده است یا نه، در صورتی می‌توان پاسخ روشن داد که ثروت ملی را معیار قرار دهیم که به هر رو بر پایه شاخصهای عینی در یک دوره زمانی معین برآورد شدنی است. از دید پاره‌ای صاحب‌نظران، هدف نخست و حیاتی هر سیاست خارجی، افزایش ثروت ملی کشور است؛ یعنی زمانی که بر اثر اجرای سیاست خارجی یک کشور ثروت ملی افزایش یابد، می‌توان گفت که این سیاست با توفیق همراه بوده است.

تمایلات، علایق و پیوندهای دو جانبه و خیر مشترک واقعی جامعه، عمل می‌نماید. خیری که در درازمدت هم افراد داخل گروه به مثابه اعضای یک مجموعه کلی و یا بعضاً به مثابه افرادی که عضو یکی از زیرگروه‌های جامعه باشند؛ به نسبت از آن متنعم می‌گردند.^{۳۹} البته برعکس نظر کلیتاً این پیوند نیازمند گذشتن از منافع فردی نیست، بلکه با دیدی کلان و بلندمدت، حرکت همه افراد جامعه می‌تواند سرانجام به خیر عمومی جامعه‌ای بینجامد که در آن زندگی می‌کنند، با این شرط که بیشتر مردمان، اصول اخلاقی و قوانین حاکم بر آن جامعه را رعایت کنند و از قوانین منطقی بهره‌مند باشند.

از این رو، پاره‌ای برآند که ملت، همچون یک کل، چه بسا اهداف و آرمانهای جدا و فراتر از آرمانها و اهداف گروه‌های تشکیل دهنده خود داشته باشد.

افزون بر این، از دیرباز مراد از مفهوم «منافع»، این بوده که حکومتها در سیاستهای خود، منافع عمومی جامعه را مورد توجه قرار دهند تا بتوانند رضایت و علاقه عمومی را جلب کنند و این مسأله ماهیت متفاوتی با آنچه شومپیتر می‌گوید دارد. با وجود این باید پرسید در حکومت چه چیزی را باید جایگزین «خیر عمومی» کرد که کارایی بهتری از آن داشته باشد.

واقع، افزون بر مشکلاتی که در شناخت منافع ملی وجود دارد، انتظار تحقق یافتن آن، حتی اگر به درستی تشخیص داده شده باشد، عقلانی نیست.

طرفداران مفهوم منافع ملی در رد این انتقاد می‌گویند که برداشت غیرواقع‌بینانه از عقلانیت در تصمیمات سیاست خارجی بیرون از توان عقل انسانی است. کلیتون در این باره می‌نویسد:

علم لایتناهی آرزویی محال است و همان‌گونه که مایکل اوکشات نیز اظهار داشته، اشتیاق برای نیل به چنین اطمینانی ممکن است مستلزم عقیده به سحر و جادو باشد.^{۴۴}

در واقع چنین انتظاری، امکان هرگونه تصمیم‌گیری را از میان می‌برد، انتقاداتی که بر نظریه‌هایی چون «عقلانیت مطلق» در چارچوب نظریه‌های تصمیم‌گیری وارد شده است، بر همین نکته استوار است که نمی‌توان انتظار یک تصمیم‌گیری یکسره عقلانی گیرندگان داشت.^{۴۵}

پ) انحصار گرایانه بودن مفهوم منفعت ملی

در این برداشت از منافع ملی، به نادیده گرفته شدن حقوق و منافع دیگر ملت‌ها اشاره می‌شود و سیاست خارجی پدیده‌ای تجاوزگرانه به‌شمار می‌آید؛ چیزی که یکسره با اخلاق ناسازگار است و شاید زمینه‌ساز سربر آوردن بدترین رهبران ملی در جهان را فراهم آورد. بر این پایه، هر ملت و دولتی که خواهان خیر دیگران است، نمی‌تواند تنها پشت‌تگرم به منافع ملی خود باشد.^{۴۶}

بنابراین در چارچوب این برداشت، تأمین منفعت ملی را بیشتر با توجه به لزوم رعایت اخلاق و حقوق همه مردمان جهان مورد انتقاد قرار می‌دهند و آن را ناپسند و سبب زیان دیدن دیگران می‌دانند. روبرت دبلیو تاکر، در این باره می‌نویسد:

باید درک کرد که وقتی ما اولویت اخلاقی منفعت را مورد تأکید قرار می‌دهیم آن‌گاه هیچ اقدامی در سطح دولت را نمی‌توان - البته از نقطه نظر منفعت ملی آن دولت خاص - غیر اخلاقی تلقی کرد. بنابراین نتیجه منطقی ادعای اولویت اخلاقی منفعت ملی، طرح این ادعاست که منفعت ملی سایر دول نسبت به منفعت ملی ما در رتبه پایین‌تری از اهمیت است.^{۴۷}

این، یکی از نیرومندترین ایراداتی است که به این مفهوم وارد شده است. واقع‌گرایان به غیر اخلاقی بودن واقع‌گرایی

گوناگون، منافع جزئی خود را مبنای رقابت قرار دهند، برای انسجام در سیاست‌های داخلی و خارجی، هیچ معیاری وجود نخواهد داشت. حال این پرسش پیش می‌آید که چرا باید مردمان به یک گروه به سبب اینکه منافع جزئی خود را تبلیغ و پیگیری می‌کند، رأی بدهند؟

در واقع شهروندان به این سبب به یک گروه اعتماد می‌کنند که می‌پندارند سیاست‌های آن گروه در راستای منافع عمومی و خیر عمومی است. بنابراین، اینکه گروه‌های گوناگون دیدگاه‌های خود را با عنوان «منفعت ملی» تبلیغ می‌کنند، چندان اهمیت ندارد؛ آنچه مهم است، شیوه تبلیغ و میزان ارجحی است که باید به دیگر گروه‌ها و دیدگاه‌ها بگذارند و شهروندان باید در گزینش هر یک از این گروه‌ها آزاد باشند. به گفته کلیتون، هر چند اصطلاح «منفعت ملی» ممکن است برای اهداف غیردموکراتیک به کار رود، اما این مفهوم مانند دژی استوار است که در آن، رژیم‌های آزاد از واگرایی و فروپاشی در امانند.^{۴۱}

ب) عقلانی نبودن منفعت ملی

گذشته از انگیزه‌های مثبت و منفی تصمیم‌گیرندگان، سیاستگذاران نمی‌توانند تصمیماتی یکسره عقلانی بگیرند:

خواستارهایی که منفعت ملی از عقل بشری دارد با محدودیت‌های جهان واقع، ناسازگار است و هرگونه تلاش مشخص برای از میان برداشتن این محدودیتها به نوبه خود با ماهیت یک جامعه آزاد ناسازگار خواهد بود و صرفاً به محروم شدن جامعه از آزادی منجر خواهد شد.^{۴۲}

به همین دلیل لیپمن منفعت ملی یا عمومی را چنین تعریف کرده است.

آنچه انسانها انتخاب خواهند کرد، اگر به وضوح دیده باشند، عقلانی اندیشیده باشند، غیر سودجویانه عمل کرده باشند.^{۴۳}

استدلال اساسی در این زمینه این است که تصمیم‌گیرندگان، بر آثار رفتارهای خود، آگاه و حاکم نیستند و همان‌گونه که تصمیم‌گیری یکسره عقلانی و مبتنی بر دوراندیشی دقیق در عالم سیاست خارجی ممکن نیست، روند کارها در زمان اجرای تصمیمات هم یکسره در کنترل مجربان نیست. از این رو، انتظار اقدامات یکسره درست، مؤثر و موفق از سیاستگذاران، انتظاری نادرست است. در

دیدگاه‌های مربوط به تحصیل منفعت، زمینه‌ساز سیاست خارجی ای می‌گردد که مشخصه اصلی اش این است که سیاستمداران آن قائلند هدف بزرگتری تحت عنوان منفعت ملی برای تعقیب وجود دارد، منافعی که ملاحظات اخلاقی و سیاسی ژرف خود را دارند.^{۴۹}

در واقع، منافع ملی پدیدآورنده الزام و تعهد در سیاست خارجی است و توجه به اصل منفعت ملی، خودبه خود به معنای پذیرش این نکته نیز هست که دیگر ملت‌ها هم منافعی دارند و این می‌تواند سبب توازن و همسویی منافع ملت‌های گوناگون شود. آرنولد و لفرز در این باره می‌گویند:

[هر چند که] وقف تلاشها برای خلق دنیایی بهتر برای همه ساکنین آن، با جوهره دولت ملی ناسازگار است، ولی در ذات و وظایف دولت ملی چیزی وجود ندارد که دولت را از پرداختن به اقدامات نועدوستانه بازدارد.^{۵۰} در همان حال، درباره منافع دیگر ملت‌ها دو دیدگاه وجود دارد که می‌توان آنها را با عنوان «دیدگاه تعارض» و «دیدگاه همسویی تعدیل شده» بررسی کرد. ذهن‌گرایان و عینی‌گرایان واقع‌گرا، هر دو بر تعارض منافع ملی و منافع دیگر ملت‌ها پای می‌فشارند، اما رهیافت‌هایی چون همگرایی و نظریه وابستگی به یکدیگر، بر همسویی تعدیل شده منافع ملی کشورهای گوناگون تأکید می‌کنند. نظریه وابستگی به یکدیگر، با نقد یک‌سونگری دیدگاه‌های تعارضی واقع‌گرایان، بر آن است که بین منافع ملی و بین‌المللی گونه‌ای همسویی تعدیل شده وجود دارد.

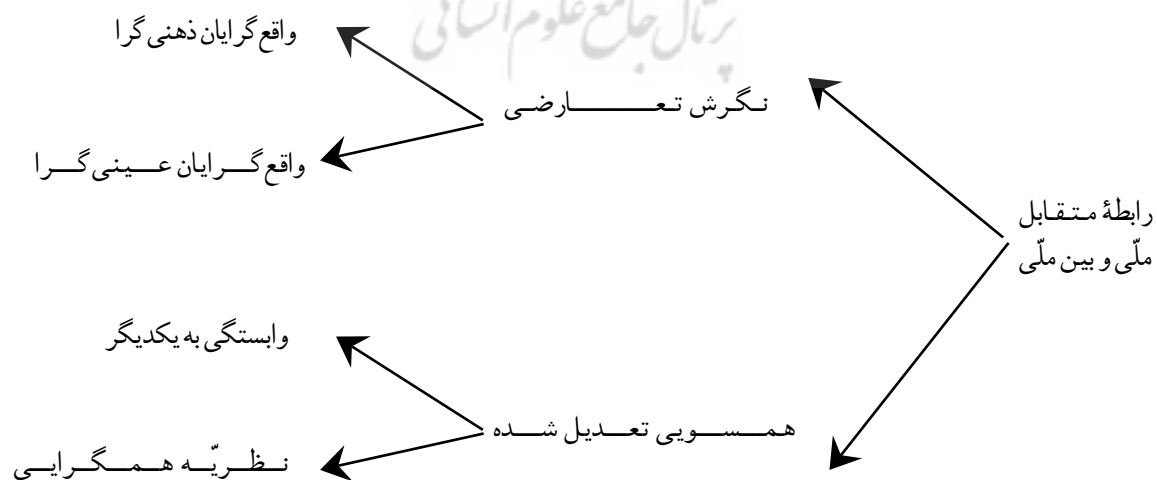
در نمودار زیر رابطه منافع ملی و منافع جهانی از

پاسخ داده‌اند. و بر این باورند که سیاست، دارای قواعد اخلاقی ویژه‌ای است که از قواعد اخلاقی متعارف جدا است.^{۴۸}

پاسخ دیگری که به این برداشت داده شده، این است که آموزه‌های اخلاقی درباره نادیده گرفتن منافع ملی، بر نادیده گرفتن واقعیت‌های سیاست جهانی مبتنی است. در جهان کشوری وجود ندارد که منافع ملت‌های دیگر را بر منافع ملی خود برتری دهد؛ در واقع دولت نیز مانند انسان در پی بیشترین سود برای خود است و این، در سیستم مبتنی بر دولت-ملت ضرورتی اساسی و انکارناپذیر به‌شمار می‌آید.

با وجود این، مدافعان منافع ملی بر آن نیستند که مسؤولیت دولت‌ها در برابر دولت‌ها و ملت‌های دیگر را باید نادیده گرفت بلکه یکی از لازمه‌های پیگیری منافع ملی را در نظر داشتن منافع دیگر ملت‌ها می‌دانند تا از درگیری و کشمکش پرهیز شود. اکنون این پرسش مطرح است که: مدافعان اخلاق در سیاست جهانی در پی گذاشتن چه چیزی به جای منافع ملی هستند و با چه پشتوانه نظری و تاریخی می‌توانند عنصر دیگری را جایگزین آن کنند. در واقع تاهنگامی که مفهوم و عنصر جایگزینی که در آن، اصول اخلاقی به گونه‌ای برجسته‌تر بتواند خود را در رفتار ملت‌ها نمایان سازد مطرح نشود، منفعت ملی متغیر سودمندی خواهد بود که می‌تواند به سیاست خارجی کشورها نظم دهد و همچنین این توانایی را دارد که نظمی خودجوش در نظام سیال و بی‌نظم جهانی پدید آورد و رفتار کشورهای گوناگون را برای دیگر کشورها قابل پیش‌بینی کند و این، از ایجاد بسیاری در گیربهای جهانی جلوگیری می‌کند. کلیتون در این باره می‌نویسد:

در نمودار زیر رابطه منافع ملی و منافع جهانی از دیدگاه‌های گوناگون ترسیم شده است



دیدگاه‌های گوناگون ترسیم شده است:

ت) انتقاد از مکتب واقع‌گرایی

همچنین پاره‌ای از انتقادات از منافع ملی به خود مکتب واقع‌گرایی برمی‌گردد که منافع ملی را برتر از دیگر اصول اخلاقی می‌داند و «اخلاق نشناس» (amoral) یا حتی «اخلاق ستیز» (immoral) خوانده می‌شود.

در برابر، واقع‌بینان می‌گویند که واقع‌بینی آن‌گونه که تعریف شده، نظریه‌ای ثبوتی (در مقام تبیین) در سیاست جهانی است که از این نظر، انگیزه اصلی آن، نگرانی‌های ارزشی نیست.

از این رو، واقع‌بینان چه در پهنه سیاست‌گذاری شرکت مستقیم داشته باشند و چه در مقام کارشناس بیرون از آن بایستند، ایراد یاد شده بی‌مورد است.^{۵۱}

واقع‌گرایان، برعکس آرمان‌گرایان، بر این باورند که تضاد بین ناکجاآبادگرایی و واقع‌بینی به معنای رویارویی اصول و مصلحت‌اندیشی یا اخلاق و اخلاق‌ستیزی با هم نیست، بلکه تضاد میان یک‌گونه اخلاق سیاسی و گونه‌دیگر آن است که یکی، اصول اخلاقی کلی و مجرد را در نظر می‌گیرد و دیگری آن اصول را در ترازوی الزامات عمل سیاسی روشن و دست‌یافتنی می‌سنجد. خوبیهای این دو باید با ارزیابی دوراندیشانه پیامدهای سیاسی احتمالی هر یک تعیین شود.^{۵۲}

از این نظر، واقع‌گرایی در سیاست خارجی به هیچ‌رو ناپسند نیست، بلکه برداشتی از سرشت انسان و رویکردی بر پایه واقعیت‌های زندگی بشری در درون جوامع و در پیوند با جوامع دیگر است. انسانها چه در روابط با یکدیگر و چه در چارچوب دولت‌های ملی، در پی تأمین منافع خود هستند و بیشتر کسان از فدا کردن منافع دیگران یا تجاوز به آن برای تأمین منافع خود پروا ندارند. به گفته مورگنتا، توجیه‌های اخلاقی در این زمینه، پوشش‌های ایدئولوژیک گوناگون برای هدفی یگانه است و این وضع در سیاست بین‌الملل نمود بیشتری دارد.

در جمع‌بندی در مورد مفهوم «منفعت» و «منفعت ملی» می‌توان گفت که شاید تأکید بر یکس بر عنصر «ثروت ملی» کرده است، در این زمینه راهگشا باشد. از دید او منفعت، هر آن چیزی می‌تواند باشد که سرانجام سبب افزایش «ثروت ملی» یک کشور شود که از آن راه مردمان در یک دولت ملی همگی (البته به صورت‌های نابرابر) سود می‌برند. بر این اساس، اینکه سیاست خارجی هر دولت در

○ ثروت ملی افزون بر اینکه شاخصی

بسیار مهم در ارزیابی سیاست خارجی کشورهاست، یک نیاز حیاتی برای آینده هر دولت ملی نیز هست و اگر دولت ملی نتواند بر ثروت ملی بیفزاید، نمی‌تواند مشروعیّت خود را نگهدارد.

جهان در پی تأمین منافع خودی است، بدین معناست که سیاست خارجی در پی افزایش «ثروت ملی» است.

این تعریف از منفعت، از دید توجیهی و کارکردی تا اندازه زیادی می‌تواند روشنگر باشد. در واقع به این پرسش که آیا یک دولت در تأمین منافع خود موفق بوده است یا نه، در صورتی می‌توان پاسخ روشن داد که ثروت ملی را معیار قرار دهیم که به هر رو بر پایه شاخص‌های عینی در یک دوره زمانی معین برآورد شدنی است. از دید پاره‌ای صاحب‌نظران، هدف نخست و حیاتی هر سیاست خارجی، افزایش ثروت ملی کشور است؛ یعنی زمانی که بر اثر اجرای سیاست خارجی یک کشور ثروت ملی افزایش یابد، می‌توان گفت که این سیاست با توفیق همراه بوده است.

هدف نهایی... دستیابی به اهداف ملی است و به نظر ما هیچ هدفی مهمتر از ثروت ملی نیست. کلیه اهداف دیگر، تنها در چارچوب و امکانات ناشی از ثروت ملی به دست می‌آیند. نخبگان سیاسی اگر به ثروت ملی توجه نکنند، به هیچ‌یک از اهداف انسانی و یا ابزار خود دست نخواهند یافت.^{۵۳}

ثروت ملی به اندازه‌ای اهمیت دارد که به خودی خود، هم هدف است و هم ابزار دستیابی به هدفهای دیگر و همه بر نامه‌های سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک باید بر پایه این هدف طراحی و اجرا شود.

آنچنان که پیداست، ثروت ملی بعنوان یک مفهوم، پیشینه‌ای دیرینه دارد، ولی به سبب تأکیدهایی که بر آن می‌شود تا زگی خود را نگهداشته و در آینده نیز اهمیت بیشتری خواهد یافت زیرا هر کشور با شرایطی که دارد، ناچار است برای چندانگانه کردن منابع درآمد ملی، به افزایش درآمد ملی و بالا بردن درآمدهای فردی و نهادی، اهتمام

- افتخاری، ص ۳۳.
۳. همان، ص ۴۰.
۴. همان، ص ۵۴.
۵. سیدحسین سیف‌زاده. تحول در مفهوم منافع ملی و جایگزینی آن با مصالح متقابل بشری، در تحول مفاهیم. تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰، ص ۸۱.
۶. برای آگاهی کامل از سیر تاریخی مفهوم منافع ملی ر.ک: کلینتون، دورویه منفعت ملی، فصل اول.
۷. همان، ص ۷۳.
۸. سیف‌زاده، پیشین.
۹. ر.ک: هانس. جی. مورگنتا. سیاست در میان ملت‌ها، ترجمه حمیرا امشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۶، صص ۱-۲۴.
۱۰. کلینتون، پیشین، ص ۴۸.
۱۱. همان، ص ۵۱.
۱۲. همان، ص ۹۶.
۱۳. ر.ک: افلاطون، جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، صص ۲۱۲ و ۴۰۴-۴۰۵.
۱۴. ارسطو، سیاست، کتاب سوم، ترجمه حمید عنایت، ص ۹۴.
۱۵. کلینتون، پیشین، ص ۶۹.
۱۶. همان، ص ۷۳.
۱۷. مورگنتا. پیشین، ص ۱۸۳.
۱۸. برای بررسی بیشتر در مورد تعریف ناسیونالیسم و ملت ر.ک: پیروون، مبنای و ماهیت تاریخ روابط بین‌الملل، ترجمه احمد میرفندرسکی، ص ۲۲۵-۲۱۹ و امیر مسعود اجتهادی، ناسیونالیسم.
۱۹. باری بوزان، دولت، مردم، هراس، صص ۹۳ و ۹۶.
۲۰. محمود سریع‌القول، سیاست خارجی جمهوری اسلامی، بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۸، ص ۱۳.
۲۱. دیویدلیک، «واقع‌بینی»، ترجمه عزت‌الله فولادوند، راه نو، ش ۴، ص ۱۱.
۲۲. مورگنتا، پیشین، ص ۷.
۲۳. همان.
24. Hanss, j Morgentau, **National Intrests, politics and The Internal system: An Introduction.** (Harper and Row, Publishers, Inc 1971) p. 46.
۲۵. کلینتون، پیشین، ص ۳۴.
۲۶. مورگنتا. پیشین، ص ۱۶.
۲۷. کلینتون. پیشین، ص ۳۰.
۲۸. همان، ص ۸۴.

○ اگر در مورد مفهوم منافع ملی، شاخص «قدرت ملی» را در نظر بگیریم، می‌تواند شاخص عینی سودمندی باشد. اگر سیاست خارجی، در افزایش قدرت ملی و نفوذ جهانی کشوری مؤثر باشد، می‌توان گفت که آن سیاست هم در راستای منافع ملی و هم در اجرا موفق بوده است؛ ولی اگر سیاست خارجی در افزایش قدرت ملی ناتوان باشد نمی‌توان آن را در راستای منافع ملی ارزیابی کرد.

ورزد تاپاسخگوی نهضت جهانی شهروندی و انتظارات رو به گسترش شهروندان باشد. ۵۴

ثروت ملی افزون بر اینکه شاخصی بسیار مهم در ارزیابی سیاست خارجی کشورهاست، یک نیاز حیاتی برای آینده هر دولت ملی نیز هست و اگر دولت ملی نتواند بر ثروت ملی بیفزاید، نمی‌تواند مشروعیت خود را نگهدارد.

چنین می‌نماید که اگر در مورد مفهوم منافع ملی، شاخص «قدرت ملی» را در نظر بگیریم، می‌تواند شاخص عینی سودمندی باشد. اگر سیاست خارجی، در افزایش قدرت ملی و نفوذ جهانی کشوری مؤثر باشد، می‌توان گفت که آن سیاست هم در راستای منافع ملی و هم در اجرا موفق بوده است؛ ولی اگر سیاست خارجی در افزایش قدرت ملی ناتوان باشد نمی‌توان آن را در راستای منافع ملی ارزیابی کرد. باید گفت که شاخصهای قدرت ملی نیز همگی عینی و از دید کمی برآورد شدنی است.

یکی از مهمترین وظایف دستگاه سیاست خارجی هر کشور، ارزیابی قدرت ملی است؛ شاخصهایی مانند درآمد سرانه، صادرات و واردات، ذخایر و سرمایه‌های ارزی، توان اقتصادی، نیروی نظامی و... از شاخصهای مهم و کمی ارزیابی قدرت ملی به‌شمار می‌آید.

یادداشتها

1. national interest

۲. دیوید دبلیو کلینتون، دورویه منفعت ملی، ترجمه اصغر

۲۹. سیف‌زاده، پیشین، ص ۱۱۱.
۳۰. همان، ص ۱۱۱.
۳۱. ر.ك: جیمز روزنا، «منافع ملی»، در جیمز باربر، پیشین، ص ۲۵۱.
۳۲. سیف‌زاده، پیشین، ص ۱۱۳.
۳۳. همان، ص ۱۱۱.
۳۴. سیف‌زاده، پیشین، ص ۱۰۱.
۳۵. جوزف شومپتر، «دو مفهوم از دموکراسی»، در: آنتوانی کوئینتن، فلسفه سیاسی، ترجمه مرتضی اسعدی، صص ۳۰۸-۳۰۹.
۳۶. کلینتون، پیشین، ص ۷۴.
۳۷. ارسطو، پیشین.
۳۸. کلینتون، پیشین، ص ۹۶.
۳۹. همان، ص ۱۲۴.
۴۰. همان، ص ۹۱.
۴۱. همان، ص ۱۶۶.
۴۲. همان، ص ۹۷.
۴۳. همان، ص ۹۶.
۴۴. همان، ص ۱۶۷.
۴۵. سید حسین سیف‌زاده، مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری، تهران دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۷.
۴۶. کلینتون، پیشین، ص ۱۰۳.
۴۷. همان، ص ۱۵.
۴۸. ر.ك: مورگنتا، پیشین. فصل اول و نیز ماکس ویر در این زمینه با جدا کردن اخلاق برخاسته از مسؤولیت، از اخلاق مبتنی بر اعتقاد، به جدا کردن اخلاق سیاسی از اخلاق متعارف پرداخته است. ر.ك: ریمون آرون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۰ فصل هفتم.
۴۹. کلینتون، پیشین، ص ۱۸۶.
۵۰. آرنولد ولفرز، اهداف سیاست خارجی، به نقل از سیف‌زاده، تحول در مفهوم منافع ملی، ص ۲۴۲.
۵۱. دیوید لیک، پیشین. ص ۸ و ۹.
۵۲. همان، ص ۹.
۵۳. سریع‌القلم، پیشین. ص ۱۰.
۵۴. همان، ص ۱۲۰.

